

## در نقد ترجمه‌ی واقعیت

### بهاره آروین<sup>۱</sup>

بخش عمده‌ای از آنچه در قالب مقالات و پژوهش‌های جامعه‌شناختی به عنوان تحلیل و تبیین جامعه‌شناختی ارائه می‌شود، ترجمه‌ی واقعیت به مفاهیم جامعه‌شناختی است، ترجمه‌ای ناقص و تحریف شده که نه فقط نظم و قواعد پنهان حاکم بر واقعیت را آشکار نمی‌کند بلکه حتی در عوض، بخش‌هایی آشکار از واقعیت موجود را نیز پنهان می‌کند. در نتیجه‌ی همین ترجمه است که در بسیاری موارد کنشگران مورد مطالعه احساس می‌کنند آنچه خود از پیش می‌دانسته‌اند تنها به مفاهیم و اصطلاحاتی پرطمطراق برگردانده شده و به عنوان تحلیل جامعه‌شناختی به خودشان قالب شده است یا بدتر از آن، احساس می‌کنند پژوهش جامعه‌شناختی آن‌چنان محدود و سوگیرانه و مبتنی بر نظرات شخصی محقق انجام شده که مثال‌های نقض آشکاری در رد فرضیات و تحلیل‌های ارائه شده به چشم می‌خورد اما محقق احتمالا به دلیل ناتوانی در توضیح و تبیین آن موارد، ترجیح داده است به کل چنین مواردی را نادیده بگیرد.

در واقع آنچه دانشجویان جامعه‌شناسی به عنوان مهارت پژوهش جامعه‌شناختی فرا می‌گیرند، بیش از آن‌که مهارت تحقیق و نظریه‌پردازی در باب واقعیت اجتماعی باشد، مهارت ترجمه‌ی واقعیت اجتماعی به مفاهیم و نظریات و کلیدواژه‌های روش‌شناختی و جامعه‌شناختی‌ای است که در طی دوران تحصیل فرا گرفته‌اند. این ترجمه می‌تواند خیلی روان و دلنشین انجام شود یا خیلی مبهم و پردست‌انداز، مشابه ترجمه‌هایی از متون خارجی که آن‌چنان گنگ و نامفهوم است که بیش از هر چیز نشان دهنده‌ی آن است که مترجم بدون آن‌که درک و فهمی از متن داشته باشد تنها واژه‌ها و جملات را به واژه‌ها و جملات فارسی برگردانده است بدون آن‌که اساسا درکی از ارتباط میان جملات و پاراگراف‌ها و خلاصه کلیت متن داشته باشد. حتی زمانی که این ترجمه روان و قابل فهم انجام می‌شود نیز پژوهش جامعه‌شناختی در باب واقعیت بیشتر به داستان‌سرایی‌هایی ماهرانه و خوش‌خوان شبیه می‌شود که تنها در نوع تعابیر و واژگان یا در یک کلام زبان به کار گرفته شده است که از داستان‌پردازی‌های ادبی متمایز می‌شود.

---

<sup>۱</sup> - دکترای جامعه‌شناسی نظری - فرهنگی

این درحالی است که یک پژوهش جامعه‌شناختی تنها به اعتبار زبان به کارگرفته شده در آن نیست که جامعه‌شناختی محسوب می‌شود بلکه تمایز عمده‌ی یک پژوهش جامعه‌شناختی از یک ارزیابی شخصی و مبتنی بر شهود عامیانه در باب واقعیت، نه فقط تمایز تعبیر و واژگان، بلکه مهم‌تر از آن، "روش" پژوهش و دستیابی به نتایج و یافته‌ها است که آن را از یک یافته‌ی حاصل از شهود عامیانه متمایز می‌کند. این درحالی است که منطق روش‌شناختی حاکم بر بسیاری از پژوهش‌های جامعه‌شناختی، مشابه ارزیابی‌های مبتنی بر شهود عامیانه است از آن جهت که تنها به ارائه‌ی شواهدی پراکنده یا منظم در جهت تایید ادعای محقق در باب واقعیت اکتفا می‌شود بدون آن که به فرضیه‌(ها)ی رقیب احتمالی پرداخته شود و به جای گردآوری سوگیرانه‌ی شواهد در جهت تایید ادعای محقق، درستی یا نادرستی فرضیه‌ی تحقیق در مقایسه با فرضیه‌های رقیب مورد آزمون قرار گیرد. تسلط این منطق گردآوری شواهد موید ادعای محقق در باب واقعیت و بی‌توجهی به ماهیت مقایسه‌ای پژوهش جامعه‌شناختی، به خصوص در تحقیقات کیفی چشم‌گیرتر است.

بر مبنای همین خطای روش‌شناختی است که غالب پژوهش‌های جامعه‌شناختی عملاً به نوعی نظرسنجی از کنشگران مورد مطالعه تبدیل می‌شوند تا جایی که مشاهده می‌شود در برخی موارد محققین پرسش تحقیق را از کنشگران مورد مطالعه سوال می‌کنند و بعد سعی می‌کنند پاسخ‌های آن‌ها را به واژگان و تعبیر جامعه‌شناختی ترجمه کنند. احتمال گرفتار شدن در دام انجام نظرسنجی به جای انجام یک پژوهش واقعی در تحقیقات توصیفی - کیفی که عمدتاً به دنبال توصیف تجربه‌ی زیسته‌ی کنشگران مورد مطالعه هستند بیشتر است از آن جهت که در غالب موارد محقق خود را ناگزیر از مصاحبه با خود کنشگران و جویا شدن از تجربه‌ی زیسته‌ی آنان می‌بیند و سپس به جای مفهوم‌سازی این تجربه به منظور فراتر رفتن از درک آگاهانه و احتمالاً ناقص و تحریف‌شده‌ی کنشگران و آشکار کردن وجوه پنهانی از نظم حاکم بر تجربه‌ی زیسته‌ای که در نظر خود کنشگران بیش از حد فردی جلوه می‌کند، به جای این مفهوم‌سازی آشکار کننده‌ی وجوه پنهان، در بسیاری موارد تنها به ترجمه‌ی تعبیر و جملات بیان شده از سوی کنشگر به زبانی جامعه‌شناختی اکتفا می‌کند؛ این درحالی است که در برخی موارد، آن‌چه کنشگران با زبان روزمره‌ی خود در مورد خود و وضعیت‌شان در حوزه‌ی مورد مطالعه بیان می‌کنند، حتی روشن‌تر و گویاتر از مفاهیمی است که محقق جامعه‌شناس با استفاده از آن‌ها درصدد توصیف و تبیین واقعیت برمی‌آید. این تحریف واقعیت که در پی ترجمه‌ی آن به مفاهیم جامعه‌شناختی رخ می‌دهد، تا حد زیادی قابل پیش‌بینی نیز هست از این جهت که بخش عمده‌ای از مفاهیم و

اصطلاحات جامعه‌شناختی مورد استفاده در پژوهش‌های اجتماعی در ایران، اگر نگوئیم همه‌ی آن‌ها، خود ترجمه‌ی این مفاهیم از زبانی دیگر هستند. این مفاهیم ترجمه‌ای، احتمالاً در زبان مبداء کارآمدی قابل توجهی در توصیف و تبیین واقعیت و آشکار کردن وجوه پنهان آن داشته است، وجوهی که کنشگران مورد مطالعه در اغلب موارد ناتوان از تشخیص آن‌ها هستند، اما این مفاهیمی که در زبان مبداء برساخته بودن اجتماعی واقعیت مورد مطالعه را به خوبی نمایان می‌کنند، لزوماً برای توصیف و تبیین واقعیت دیگری که ماهیتاً از واقعیت برسازنده‌ی مفاهیم زبان مبداء متفاوت است، کارآمد نیستند. دقیقاً به همین دلیل است که پژوهشگران ایرانی در بسیاری از موارد، نظریات موجود در حوزه‌ی مورد مطالعه را چندان مرتبط با واقعیت مورد مطالعه‌ی خود نمی‌یابند، اگر به کل بی‌ربط نیابند و از همین روست که معمولاً بخش نظری اغلب تحقیقات بخشی زینتی به شمار می‌آید که فهرست بلند بالایی از نظریات مختلف، عمدتاً خیلی عام‌تر و کلی‌تر از حوزه‌ی مورد مطالعه و بدون ارتباط دقیق و مشخص با آن، به دنبال یکدیگر فهرست می‌شوند بدون این‌که کمترین کاربردی در بخش‌های دیگر تحقیق از جمله فرضیات تحقیق، شاخص‌سازی مفاهیم و گردآوری داده‌ها داشته باشند. لازم به تذکر نیست که این امر به معنای بی‌فایده‌گی کل نظریات و مفهوم‌سازی‌های سنت جامعه‌شناسی در غرب نیست، چه‌بسا بسیاری از مفهوم‌سازی‌هایی که به خوبی از پس توصیف و تبیین اجتماعی در ایران نیز برمی‌آیند، نکته‌ی فوق تنها ناظر به بیان یک علت احتمالی از میان عوامل متعددی است که باعث شود گاه ترجمه‌ی واقعیت و مفهوم‌سازی‌های کنشگران مورد مطالعه به زبان جامعه‌شناختی، نه فقط وجوه پنهان برساختگی اجتماعی واقعیت را آشکار نکند، بلکه وجوهی آشکار در درک روزمره‌ی کنشگران را نیز تحریف کند یا به کل نادیده بگیرد.

اما اگر به طور اجمالی بپذیریم که انتقادات پیش‌گفته به برخی پژوهش‌های جامعه‌شناختی در ایران وارد است، راه برون‌رفت از این مساله چیست؟ به عبارت روشن‌تر، محققان اجتماعی چه کاری می‌توانند غیر از ترجمه‌ی واقعیت به زبان جامعه‌شناختی انجام دهند و از طریق آن به انجام یک پژوهش جامعه‌شناختی معتبر نزدیک شوند؟ پاسخ نگارنده به این سوال یکی تاکید بر کاربرد رویکرد مقایسه‌ای و تصریح بر فرضیه‌ی رقیب در پژوهش‌ها (این‌که واقعیت چه امکان بروز دیگری جز آن‌چه از نظر محقق تحقق یافته است، داشته است اما آن امکان دیگر به دلایلی که محقق مدعی آن است، محقق نشده است) که در یادداشت دیگری مورد بحث قرار خواهد گرفت، راهبرد دیگری که مرتبط با موضوع این یادداشت برای ارتقاء کیفیت و اعتبار پژوهش‌های جامعه‌شناختی می‌توان ارائه داد، تلاش برای مفهوم‌سازی واقعیت

اجتماعی در ایران است به گونه‌ای که آشکارکننده‌ی وجوهی پنهان از برساختگی اجتماعی واقعیت باشد، وجوهی که کنشگران درگیر در آن واقعیت، ناتوان از تشخیص آن‌ها هستند. درواقع، کاربرد مفاهیم تخصصی جامعه‌شناختی برای توصیف و تبیین واقعیت تنها زمانی موجه است که این مفاهیم چیزی بیش از درک و فهم کنشگران مورد مطالعه در باب واقعیت ارائه دهند، در غیر این صورت ترجمه‌ی درک آگاهانه‌ی کنشگران به واژگان و تعبیر پرطمطراق تخصصی، تنها تلاشی نه‌چندان موفق برای فریب ارباب‌گونه‌ی مخاطبان در توجیه جامعه‌شناختی بودن یک تحقیق و اعتبار ظاهری حاصل از کاربرد یک زبان نامعمول تخصصی است.

بنابراین، به عنوان یک راه‌حل کاربردی می‌توان به محققان پیشنهاد کرد پیش از آن‌که از هر واژه یا تعبیری تخصصی و جامعه‌شناختی در تحقیق خود استفاده کنند، این سوال را از خود بپرسند که این مفهوم چه چیزی بیش از درک خود کنشگران از واقعیت را آشکار می‌کند یا به عبارت ساده‌تر، به کارگیری این مفهوم تخصصی چه ارجحیتی بر استفاده از همان مفاهیم عامیانه‌ی خود کنشگران دارد؟ برای مثال، این سوال را می‌توان در مورد رایج‌ترین مفاهیم تخصصی نیز طرح کرد، این‌که اگر ما ترجیح می‌دهیم مفهوم طبقه‌ی اجتماعی را به جای مفاهیم پول‌دار بی‌پول یا حتی طیف خیلی پول‌دار، کمی پول‌دار، متوسط، کمی فقیر یا خیلی فقیر به کار ببریم یا مفهوم سبک زندگی را به جای مفاهیم با کلاس بی‌کلاس یا طیفی متناسب با آن که خود کنشگران در توصیف و تمایزبخشی میان خود و دیگران از آن استفاده می‌کنند به کار ببریم، به این دلیل است که این مفاهیم تخصصی ناظر به وجوهی از واقعیت هستند که آن مفاهیم زبان روزمره تنها بخش‌هایی از آن‌را آن‌هم به صورت مبهم بازنمایی می‌کنند، مثلاً درحالی‌که احتمالاً کنشگران مفاهیم با کلاس بی‌کلاس را بیش از همه برای تمایز سبک‌های پوشش یا چیدمان منزل یا حتی زبان و لحن حرف زدن افراد به کار می‌برند، محقق جامعه‌شناس هم‌زمان با تلاش برای به کارگیری مفاهیمی خنثی و غیرسوگیرانه نسبت به تمایزات واقعیت، در تلاش برای شناسایی شاخصی است که وجوه هرچه بیشتری از واقعیت را به صورتی منسجم و هماهنگ با یکدیگر سامان دهد، و از همین روست که مثلاً نوع گذران اوقات فراغت را به عنوان یکی از شاخص‌های مهم تمایز میان انواع سبک زندگی در نظر می‌گیرد، شاخصی که احتمالاً کمتر کنشگری در تمایز خود از دیگران به آن ارجاع می‌دهد، درحالی‌که این شاخص در تمایزبخشی میان انواع سبک‌های زندگی از آن شاخص‌های مبتنی بر شهود عامیانه اعتبار و روایی بیشتری دارد. درعین حال این احتمال نیز وجود دارد که مفهوم سبک زندگی در عین کارآمدی نسبی در توصیف

واقعیت اجتماعی خاص جامعه‌ی ایران، به جهت آن که مفهوم‌سازی در جهت توصیف واقعیتی تا حد زیادی متفاوت به شمار می‌رود، نیازمند برخی تغییرات در تعریف مفهومی و عملیاتی خود جلوه کند تا قابلیت بیشتری در تحقق هدف آشکار کردن نظم و قواعد پنهان حاکم بر واقعیت بیابد.

خلاصه آن که کاربرد مفاهیم جامعه‌شناختی در توصیف و تبیین واقعیت به این دلیل انجام نمی‌شود که آشنایی محقق را با زبان و ادبیات جامعه‌شناختی به اثبات رساند، در همین راستا، جامعه‌شناختی بودن یک پژوهش نیز فقط با به کارگیری زبان و ادبیات جامعه‌شناختی محقق نمی‌شود، کاربرد مفاهیم و تعابیر جامعه‌شناختی در توصیف و تبیین واقعیت به این دلیل انجام می‌شود که وجوهی از برساختگی اجتماعی واقعیت را آشکار می‌کند که مفاهیم و تعابیر روزمره‌ی مورد استفاده‌ی کنشگران درگیر، ناتوان از تشخیص و ارجاع به آن وجوه است. بر همین مبناست که نگارنده نتیجه می‌گیرد ترجمه‌ی واقعیت اجتماعی مورد مطالعه در ایران به مفاهیم و تعابیری که برآمده از واقعیتی ماهیتاً متفاوتند، در برخی موارد، نه فقط وجوهی پنهان از نظم اجتماعی حاکم را آشکار نمی‌کند، بلکه حتی وجوهی آشکار و قابل تشخیص برای شهود عامیانه را نیز تحریف می‌کند یا به کل نادیده می‌گیرد و از این جهت حتی به اندازه‌ی همان تعابیر و مفاهیم مورد استفاده‌ی خود کنشگران نیز در توصیف و تبیین واقعیت سودمند نیست.